رویای صادقه در مثنوی

امین، سید حسن

1-درآمد

مولانا جلال الدین محمد بلخی(604-672 ق)بزرگ‏ترین عارف‏ ایرانی همه‏ی قرون و اعصار است که تازه در دهه‏ی اخیر،جهانیان او را کشف کرده‏اند اهل فرهنگ و اندیشه در آمریکا،در پی ترجمه‏ی‏ مثنوی به همت کلمن بارکس Coleman Barks و نیز تأثیرپذیری شاعر و پژوهشگر معروف آمریکایی رابرت بلای Robert Bly (از بانیان‏ مکتب نوین ادبی هاروارد)از شعر مولانا،به آثار فکری و اندیشه‏های‏ عرفانی و فلسفی و متفکر بزرگ ایرانی(البته با عنوان‏ «رومی»که بیانگر انتساب مولانا به بلاد روم(آسیای صغیر)است) روی آورده‏اند و هر نوشته‏یی در باب مولانا را هم‏چون تشنه‏یی که‏ جویای آب روان باشد،می‏جویند و سراغ می‏گیرند.یونسکو هم سال‏ 2007 را سال مولانا نامیده است و شگفتا که چنین سازمانی در نهایت‏ بی‏انصافی با حذف ایران که خاستگاه واقعی مولوی‏ست،ترکیه و مصر و افغانستان را متولی بزرگداشت مولوی قرار داده‏اند.دلیل توجه جهانیان به مولوی همانا نوع نگرش او به باطن و درون‏ انسان و سیر معنوی او از عالم ماده و مده به عالم ارواح است و از این‏ منظر،نگاه او به رؤیا حائز اهمیت و قابل بررسی‏ست. 2-

رؤیا در نظر مولانا

مولانا،رؤیا را دریچه‏یی و روزنی به عالم غیب می‏داند که عجایب‏ و غرایبی را می‏تواند روشن کند:

پس عجب در خواب روشن می‏شود دل درون خواب،روزن می‏شود آن که بیدار است بیند خواب خوش‏ عارف است او خاک او در دیده کش

مثنوی،چاپ نیکلسون،دفتر دوم،ابیات 2236-2235)

بنابراین مولانا(هم‏چون دیگر قائلان به تجرّد روح)خواب را و در نتیجه رؤیای صادقانه را نوعی الهام می‏شناسد که در آن حال، انسان به‏طور موقت و محدود ازحدود و قیود عالم ماده و مدّه رها می‏شود و بی‏واسطه‏ی حواس ظاهر به کشف حقایق دست می‏یابد؛1 به همین دلیل مولوی می‏گوید:

می‏بیند خواب جانت وصف حال‏ که بیداری نبینی بیست سال

(مثنوی،چاپ نیکلسون،ج 2،ص 459،س 4)

از آن جا که انسان در عالم رؤیا،قادر به رؤیت غیب و کشف حقایق‏ است،مولوی حالت خوابی را که منجر به رؤیای صادقانه می‏شود،بهتر و برتر ازبیداری می‏داند و در مقام استشهاد خواب اصحاب کهف را نمونه می‏آورد و می‏گوید:

یقظه‏شان مصروف دقیانوس بود خواب‏شان سرمایه‏ی ناموس بود خواب،بیداری‏ست،چون با دانش است‏ وایِ بیداری که با نادان نشست

(مثنوی،چاپ نیکلسون،ج 1،ص 248،س 20)

در منابع دینی آمده است که«النوم اخو الموت»(خواب،برادر مرگ‏ است)و مولانا به این مفهوم صریحا اشاره کرده و گفته است:

اسب جان‏ها را کند عاری ز زین‏ سرّ«النوم اخو الموت»است این

(مثنوی،چاپ نیکلسون،ج 1،ص 26،س 4؛دفتراول،بیت 400)

مفهوم این روایت این است که روح انسان در مرگ به‏طور کامل‏ از بدن جدا می‏شود،اما در خواب به‏طور موقت،بدن را ترک می‏کند.

مولانا مانند دیگر عرفا به بدن مثالی معتقد است و در اوایل دفتر سوم مثنوی می‏گوید که انسان در حال خواب بدن عنصری را رها می‏کند و با بدن مثالی به سیر می‏پردازد:

دست و پا در خواب بینی و ایتلاف‏ آن حقیقت دان،مدانش از گزاف

(مثنوی،چاپ نیکلسون،ج 2،ص 92،س 5)

باز در جای دیگر مولانا در مثنوی،«خواب و واقعه»را وسیله‏یی برای‏ تنبّه و بیداری دانسته و می‏گوید:

نقش‏های زشت خواست می‏نمود می‏رمیدی زان و آن نقش تو بود... خویشتن را کور می‏کردی و مات‏ تا نیندیشی ز خواب و واقعات

مثنوی،دفتر چهارم،ابیات 2489-2502)

مولانا در مثنوی بین رؤیای صادقانه که ابزار اتصال به عالم ارواح است، با خواب‏های شیطانی که اضغاث احلام است،اختلاف قائل است.او در مقام گفت‏وگو از خواب‏های شیطانی در«قصه‏ی دیدن خلیفه لیلی را» می‏گوید:

دیو را چون حور بیند او به خواب‏ پس ز شهوت ریزد او با دیو،آب

(مثنوی،چاپ نیکلسون،دفتر اول،ص 52،بیت 414)

مولانا باز در جای دیگر در مقام اشاره به خواب‏هایی که جنبه‏ی الهی‏ ندارند و بر اثر تخیّل و آرزوهای جسمانی و مادی دیده می‏شود،می‏گوید که‏ شخص زندانی که در سیاه‏چال محبوس است،در عالم رؤیا باغ و گلستان‏ به خواب می‏بیند:

هم‏چو زندانیّ چه،کاندر شبان‏ خسپد و بیند به خواب،او گلستان

(مثنوی،چاپ نیکلسون،دفتر پنجم،بیت 1722)

جان مجرّد گشته از غوغای مان‏ خسبد و بیند به خواب او،گلستان‏ گوید ای یزدان!مرا در تن مبر تا در این گلشن کنم من کرّ و فرّ گویدش یزدان:دعا شد مستجاب‏ وامرو و الله اعلم بالصواب‏ این‏چنین خوابی ببین چون خوش بود مرگ نادیده به جنت در رود هیچ او حسرت خورد بی‏انتباه‏ بر تن با سلسله در قعر چاه

(همان‏جا،دفتر پنجم،ابیات 1721-1726)

اما رؤیای صادقانه،هنگامی‏ست که بدن ازغرایز نفسانی و حواسّ‏ ظاهری آرمیده باشد و در عالم رؤیا با حقیقت عالم متصل و متحد شود و به‏ درک حقایق موفق گردد.

نی تو گویی هم به گوش خویشتن‏ نی من و نی غیر من ای هم تو من‏ هم‏چو آن وقتی که خواب اندر روی‏ تو ز پیش خود به پیش خود شوی‏ بشنو از خویش و پنداری فلان‏ با تو اندر خواب گفته است آن نهان‏ تو یکی تو نیستی ای خوش رفیق‏ بلکه گردونی و دریای عمیق‏ آن تویی زَفت است کان نهصد تو است‏ قُلزُم است و غرقه‏گاه صد تو است

یعنی تو یکی نیستی بلکه جهان و دریای ژرفی،و تویی تو پر و مالامال‏ است و تو،تو در تویی که این توها اشاره به طبقات عوالم نهفته در تو است‏ و عدد نهصد برای انحصار نیست بلکه بیان کثرت است و این تویی تو دریای قلزمی است که صد تو در او غرق است.

صاحب تأویل أیاز صابر است‏ کو به بحر عاقبت‏ها ناظر است‏ هم‏چو یوسف،خواب این زندانیان‏ همت تعبیرش به پیش او عیان‏ خواب خود را چون نداند مرد خیر کوبود واقف ز سرّ خواب غیر

(همان‏جا،دفتر پنجم،ابیات 1994-1996)

مولوی در جای دیگر می‏گوید:

خواب می‏بینم ولیکن خواب نی‏ مدعی هستم ولی کذّاب نی

مولوی،الهام و وحی را برتر و فراتر از اصابت به واقع در نتیجه‏ی‏ محاسبات رمل و اسطرلاب و یا حتا رؤیای صادقانه می‏داند:

نه نجوم است و نه رمل است و نه خواب وحی حق،و اللّه اعلم بالصواب

(مثنوی،چاپ نیکلسون،ج 2،ص 387،س 13)

مولانا بین خواب طبقه‏ی علمی با گروه عارف،تفاوت قائل است و می‏گوید:

خواب تو آن نقش بیرون کردن است‏ که زمانی جانب آزاد از تن است‏ اولیا را خواب ملک است ای فلان‏ هم‏چو آن اصحاب کهف اندر جهان

خواب می‏بینند و آن جا خواب نه‏ در عدم در می‏روند و باب نه

(مثنوی،چاپ نیکلسون،دفتر سوم،بیتـ-3552-3554-

خواب انسان و حیوان و نیز رؤیاهای صادقانه و کاذبه،همه از حیث تعطیل‏ و تعطّل حواسّ ظاهر و به کار افتادن ادراکات غیر حسّی مشترک‏اند و با حفظ سلسله‏مراتب،همه دلیل و شاهد بر وجود عالم محیط بر این عالم ظاهراند. الاّ این‏که به اعتقاد حکیمان و عارفان،خوابی که عنوان رؤیای صادقانه‏ دارد و انسان را به عالم غیب متصل می‏کند؛خواب انسان‏های کامل و صالح‏ و مقدس است و نه هر خوابی.پس خواب حیوانات مثل خواب آدم بی‏عقل‏ است.یعنی بشر نادان و احمق،اگر خواب ببیند،مثل خواب حیوان است. لذا مولانا جلال الدین مولوی راجع به خواب و رؤیای احمق می‏گوید

خواب احمق لایق عقل وی است‏ هم‏چو او بی‏قیمت است و لاشی‏ء است‏ خواب بُردش،مرغِ جان از حبس رست‏ چنگ و چنگی را رها کرد و بجست‏ خواب بیداری‏ست چون با دانش است‏ وای بیداری که با نادان نشست‏ خوابِ تو آن نقش بیرون کردن است‏ که زمانی جانب از زندان برَست‏ اولیا را خوابِ مُلکست،ای فلان‏ هم چون آن اصحابِ کهف اندر جهان‏ خوابِ بیداری است ای ذو نظر کان به بیداری عیانستش اثر خوابِ تو بیداری است ای خوش نهاد که تو در خوابت رسیدی با مُراد خوابِ تو بیداری است ای نیک خو که از آن خوابت رسید امر کُلو خوابِ تو مانند خوابِ انبیاست‏ که شد این خوابِ تو بی‏تعبیر راست‏ خوابِ خود را چون نداند مرد،خیر کی بود واقف ز سرّ غیب،غیر خوابِ ناقص عقل و گول آمد کساد پس ز بی عقلی چه باشد،خواب باد خواب زن کم‏تر ز خواب مرد دان‏ از پی نقصان عقل و ضعف جان

(مثنوی،دفتر ششم،ابیات 4319به بعد)

3-رویای صادقانه در داستان‏های مثنوی

3-1-یکی از مواردی که مولوی به حجیّت خواب گواهی داده داستان‏ پیر چنگی‏ست.یک ساززن چیره‏دست و آوازخوان هنرمند که به سنّ‏ سالمندی رسیده و قدرت پنجه و حنجره‏اش را از دست داده بود،یک روز در مقام مناجات به خداوند گفت:خدایا با آن‏که در عمر هفتاد ساله‏ام، لطف‏ها در حقم کرده‏یی،من پیوسته راه معصیت پیموده‏ام،ولی تو هرگز روزی مرا از من دریغ نداشته‏یی،می‏دانی که امروز کسی خریدار من نیست:

چنگ زد بسیار و گریان سر نهاد چنگ بالین کرد و بر گوری فتاد خواب بردش مرغ جانش از حبس رَست‏ چنگ و چنگی را رها کرد و بجست

(مثنوی،1/3085-2089)

هم‏زمان با به خواب رفتن مرد چنگی در گورستان،خداوند خوابی بر خلیفه‏ی دوم مستولی کرد و در عالم رؤیا به او از دهان هاتفی فرمان داد که‏ هفتصد دینار از بیت المال برای مردی که در گورستان خفته است،ببرد:

آن زمان حق بر عمر خوابی گماشت‏ تا که خویش خواب از خواب نتوانست داشت‏ در عجب افتاد کاین معهود نیست‏ این ز غیب افتاد بی‏مقصود نیست‏ سر نهاد و خواب بردش،خواب دید کآمدش از حق ندا،جانش شنید...

(مثنوی،1/2104-2106)

بانگ آمد مر عمر را کای عمر/ بنده‏ی ما را ز حاجت باز خر پس عمر ز آن هیبت آواز جَست/ تا میان را بهر این خدمت ببست‏ سوی گورستان عمر بنهاد رو/ در بغل همیان دوان در جست‏وجو گرد گورستان دوانه شد بسی/ غیر آن پیر نبود آن جا کسی‏ گفت این نبوَد دگرباره دوید/ مانده گشت و غیر آن پیر او ندید گفت حق فرمود ما را بنده‏یی‏ست/ صافی و شایسته و فرخنده‏یی‏ست‏ پیر چنگی کی بود خاص خدا/ حبذّا ای سرّ پنهان حبذّا بار دیگر گرد گورستان بگشت/ هم‏چو آن شیر شکاری گردِ دشت‏ چون یقین گشتش که غیر پیر نیست/ گفت در ظلمت دل روشن بسی‏ست‏ آمد و با صد ادب آن جا نشست/ بر عمر عطسه فتاد و پیر جست‏ مر عمر را دید و ماند اندر شگفت/ عزم رفتن کرد و لرزدن گرفت‏ گفت در باطن خدایا از تو داد/ محتسب بر پیرکی چنگی فتاد چون نظر اندر رخ آن پیر کرد/ دید او را شرمسار و روی زرد پس عمر گفتش مترس از من مَرَم/ کت بشارت‏ها ز حق آورده‏ام‏ چند یزدان مدحتِ خوی تو کرد/ تا عمر را عاشق روی توکرد پیش من بنشین و مهجوری مساز/ تا به گوشت گویم از اقبال راز حق سلامت می‏کند می‏پرسدت/ چونی از رنج و غمان بی‏حدت‏ نک قراضه‏ی چند ابریشم بها/ خرج کن این را و باز این‏جا بیا پیر این بشنید و بر خود می‏تپید/ دست می‏خایید و جامه می‏درید بانگ می‏زد کای خدای بی‏نظیر/ بس که از شرم آب شد بی‏چاره پیر...

(مثنوی،1/2162-2185)

3-2-یکی دیگر از مواردی که مولانا در آن به رویای صادقانه اشارت‏ دارد،«حکایت عاشق شدن پادشاهی بر کنیزکی»ست که چون بیمار می‏شود،حکیمان از معالجه‏ی او عاجز می‏شوند تا آن که شبی شاه مژده‏ی‏ آمدن حکیمی غریب را برای شفای معشوقه‏اش به خواب می‏بیند:

در میان گریه خوابش در ربود دید در خواب او که پیری رو نمود گفت:ای شه!مژده!حاجاتت رواست‏ گر غریبی آیدت فردا،ز ماست

چون‏که آید او،حکیمی حاذق است‏ صادقش دان،کو امین و صادق است‏ در علاجش،سحر مطلق را ببین‏ در مزاجش قدرت حق را ببین‏ چون رسید آن وعده‏گاه و روز شد آفتاب از شرق اخترسوز شد بود اندر منظره،شه منتظر تا ببیند آن‏چه بنمودند سِرّ دید شخصی،فاضلی،پُرمایه‏یی‏ آفتابی در میان سایه‏یی‏ نیست وش باشد خیال اندر روان‏ تو،جهانی بر خیالی بین روان‏ آن خیالی که شه اندر خواب دید در رخ مهمان همی آمد پدید

(مثنوی،چاپ نیکلسون،دفتر اول،ص 39)

در این حکایت،مهم آن است که شاه،نخست در خواب چهره‏ی حکیم‏ دردشناس و حاذق را می‏بیند و فردای آن شب،با اطمینان کامل به‏ صادقه بودن رؤیای خویش،منتظر از راه رسیدن حکیم چشم به راه می‏دوزد و آن‏گاه،همان کسی را که در خواب دیده است،می‏بیند و آن حکیم درد عشق کنیزک و دلباختگی‏اش را به مرد زرگر تشخیص می‏دهد و با از بین بردن زرگر،کنیز را به شاه راغب می‏کند.

4-خلاصه‏ی کلام

به باور مولوی،رؤیای صادقه،ابراز شناخت فراحسّی‏ست،چرا که‏ انسان در وقت بیداری،به تمامی،باضمیر خودآگاه خویش مشغول و از خدا و عالم غیب غافل است،اما به عکس در حال خواب از خود غافل‏ است و آماگی ایجاد ارتباط با عالم غیب را دارد:

حاملی تو مر حواست را کنون‏ کُند و مانده می‏شوی و سرنگون‏ چون‏که محمولی نه حامل وقت خواب‏ ماندگی رفت و شدی بی‏رنج و تاب‏ چاشنی‏یی دان تو حال خواب را پیش محمولیّ حال اولیا

(مثنوی،چاپ نیکلسون،جلد 1،ص 196،س 9 به بعد)

به تعبیر دیگر چون شواغل نفسانی در حال خواب به صفر یا به حدّ اقل می‏رسد،نفس انسانی برای ادراکات غیر حسی و پیوستن به عالم قدس‏ فرصتی بیش دارد و دراین حال،انسان«محمول»است،به خلاف حال‏ بیداری که«حامل»است و اولیای الهی چه در بیداری و چه در خواب بلکه‏ چه در حیات و در ممات یکسان به عالم قدس متحد و متصل‏اند.

پی نوشت‏ها

ارجاعات به مثنوی،در درون متن داده شده است.